

بازتاب ادب فارسی و عرفان اسلام - ایرانی در اشعار الکساندر کوسیکوف

زینب صادقی سهل‌آباد^۱

استادیار گروه زبان روسی دانشکده ادبیات دانشگاه الزهرا (س)
تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۱۲/۲۸؛ تاریخ پذیرش مقاله ۹۸/۴/۴

چکیده

هدف اصلی پژوهش حاضر معطوف به بررسی مضامین عرفانی و اسلامی - ایرانی در آثار الکساندر کوسیکوف، شاعر سده بیستم روسیه است. کوسیکوف از آن دسته شاعرانی است که در ایران کاملاً مورد بی‌توجهی قرار گرفته است، در حالی که میزان تأثیرپذیری وی از عرفان، فرهنگ و ادبیات ایران و مشرق زمین کاملاً قابل توجه است. مطالعه توصیفی و تحلیلی آثار «سجاده مروارید»، «سکندرنامه»، «البراق» و پاره‌ای دیگر از تصنیفات وی، حاکی از تأثیرپذیری و هم‌نوایی وی با عرفان اسلامی - ایرانی است. طرح مفاهیم قرآنی و اسلامی، مضامین و بن‌مایه‌های عرفانی ادب فارسی، اقتباس از سبک شعری و کاربرد واژه‌های فارسی در آثار کوسیکوف از جمله این تأثیرات بوده‌اند. تجلی بن‌مایه‌های عرفانی ادبیات فارسی بر اشعار الکساندر کوسیکوف، بیانگر ژرفای تأثیر عرفان و ادب ایرانی بر ادبیات و اندیشه شاعران سرزمینی دیگر و مایه مباهات هر ایرانی است و توانایی شاعر و عمق نگاه او را در ایجاد جهانی با گفتمان چند سویه و ایجاد پل بین تمدن‌ها و گفتگوی فرهنگ‌ها می‌نمایاند و از سویی دیگر نمایانگر قدرت نفوذ اندیشه‌های اسلامی و عرفانی در ملل دیگر است.

واژه‌های کلیدی: الکساندر کوسیکوف، عرفان، ادبیات کلاسیک ایران، ادبیات روسیه، فرهنگ اسلامی، تأثیرپذیری.

مقدمه

ادبیات روسیه همواره در ارتباطی تنگاتنگ با ادبیات ایران و فرهنگ اسلامی قرار داشته است. کوشش‌هایی که شاعران و نویسندگان روس، در زمینه شرقیات در نیمه اول سده نوزده به عمل آوردند، راه را برای این اندیشه گشود که ادیبان روس باید از مرزهای محدود فکری خویش درگذرند و بر جهان و جهانیان با دیدی گسترده‌تر بنگرند و به پیوندهای فکری و زیبایی‌های مشترک ادبی بیندیشند. این‌گونه بود که شاعران و نویسندگان روس، تمدن و فرهنگ سرزمینی دیگر را ارج نهادند و به‌ضرورت گرایش به فرهنگ و ادبیات شرقی پی برده و به آن پرداختند. خلبنیکوف^۱ شاعر سده بیستم روسیه، در خصوص لزوم گسترش مرزهای ادبیات روسی می‌نویسد: «ادبیات ما گرایش‌های فارسی و مغولی را نمی‌شناسد» (Хлебников, 1986: 593). کوخلیکر^۲ منتقد مشهور نیز از لزوم طرح مضامین ادبیات فارسی در آثار روسی سخن گفته و می‌نویسد که فردوسی، حافظ، سعدی «منتظر شاعران روسی هستند». از نظر وی این شاعران در کنار دیگر هم‌تایان اروپایی خود، در سطح قابل اهمیتی، سنت‌های ادبیات معاصر را تعیین می‌کنند (Кюхельбекер, 1979: 458). بدین ترتیب شاعران و نویسندگان روسی را به پیروی از سنت‌های شعر کلاسیک ایران سوق می‌دهد، بنابراین ادیبان سده بیست نیز در پی این یافته و به پیروی از پیش‌کسوتان خود این مسیر را ادامه دادند. به نظر می‌رسد که

«علاقه به شرق و اقتباس نقش‌مایه‌های شرقی، در سده نوزدهم و بیستم همواره به‌صورت جریان دائمی مطرح بوده و بازتاب گسترده‌ای داشته است. این علاقه در نیمه دوم سده نوزدهم به‌طور محسوسی در روسیه و اروپا گسترش یافت. این مسئله تا حدود زیادی مربوط به بحران جهت‌گیری آثار اروپایی هست، زیرا در آن دوران، خوانندگان آثار اروپایی و من جمله روسی، از نبود مسائل معنوی و روحانی در آنها رنج می‌بردند. نویسندگان و هنرمندان اروپایی در جستجوی راهی برای رفع مشکل نبود ایده‌آل‌های انسانی بودند و در این مسیر به آثار و هنر شرقی پناه برده و با الهام از آنان، با ایجاد ایده‌آل‌های مشابه، آثاری آفریدند که نقش‌مایه‌های شرقی از نکات کلیدی آنها محسوب می‌گردد» (یحیی‌پور و صادقی‌سهل‌آباد، ۱۳۹۱: ۷۸).

بنابراین بسیاری از ادیبان روس به علت فقدان مسائل معنوی و روحانی، به عرفان و فرهنگ اسلامی - ایرانی گرایش یافتند.

«ادب فارسی عموماً از ویژگی ربایندگی روح مخاطب برخوردار است. حرف دل مخاطب و همه انسان‌ها را برای همه ادوار تاریخی می‌زند و به نظر می‌رسد پدیده‌ای فرا تاریخی و معنوی است و همه مخاطبان در

1. Хлебников
2. Кюхельбекер

ادوار گوناگون، آن را آینه دل می‌دانند و با بهره‌گیری از آن، دغدغه‌های روحی خود را درمان می‌کنند. می‌توان گفت سخنانی که بتواند با مخاطبان، فارغ از زمان و زمانه آن‌ها و از دل و دنیای درون آدمیان حرف بزند، شاهکار ادبی است و از این دست سخنان، در آثار شاهکار فارسی به چشم می‌خورد» (قبادی و گرجی، ۱۳۹۵: ۱۱۳).

پیدایش درون‌نمایه‌های ایرانی و اسلامی در آثار نویسندگان روسی، نشان‌دهنده توجه آنها به عرفان، فرهنگ و ادبیات فارسی و اسلامی در ادبیات روسیه است.

الکساندر باریساویچ کوسیکیان^۱ (۱۸۹۶-۱۹۷۷) شاعر ارمنی تبار که به روسی شعر می‌سرود و خود را الکساندر کوسیکوف^۲ می‌نامید، یکی از این شاعران شوریده‌عرفان، فرهنگ و ادبیات فارسی و اسلامی است. وی در محیطی مسیحی و اسلامی پرورش یافت. پدرش مسلمان و مادرش مسیحی بود. عنوان کتاب‌ها و اشعار او، خود بیانگر درون‌مایه عرفانی، مذهبی و شرقی آنها است: «آیینۀ الله»، «سجاده مروارید»، «البراق»، «ذوالفقار»، «سکندرنامه» و...

اشعار وی به زبان‌های آلمانی، فرانسوی و برخی زبان‌های دیگر ترجمه شده است. پس از جدایی از ایماژیست‌ها به گرایش‌های عرفانی و مذهبی روی آورد. دیدگاه‌های زیبایی‌شناختی کوسیکوف تحت تأثیر سنت‌های ادبی شرق شکل گرفت و بر بوطیقای شرقی تسلط یافت. آکسانوف^۳ درباره نقد اشعار وی می‌نویسد: «جدایی، اندوه و احساس شرق، قوی‌ترین ویژگی‌های شعر او هستند. نتیجه نقد مثبت بود. ما به‌واقع از او کارهای زیاد و دستاوردهای بزرگ انتظار داریم» (Аксанов, 1920: 632).

۱. مسئله پژوهش

تبیین و تحلیل بن‌مایه‌های عرفانی اسلامی - ایرانی در آثار الکساندر کوسیکوف و معرفی وی، مسئله اصلی پژوهش حاضر است، زیرا آگاهی خواننده از این تأثیرپذیری‌ها، نه تنها فهم و لذت او را از شعر دو چندان می‌نماید، بلکه باعث مباهات هر ایرانی خواهد بود، این‌که عرفان و ادب فارسی و فرهنگ اسلامی چگونه توانسته است با گنجینه‌های ارزشمند خود در دل و جان شاعری بیگانه نفوذ نماید و زیبایی خود را در آثار وی عیان نماید. اشعار کوسیکوف برخی به لحاظ مضمون و برخی از منظر ساختار با عرفان و ادبیات کلاسیک ایران و فرهنگ اسلامی قرابت دارند. مسئله این نوشتار یافتن این

1. А.Б. Кусикиан
2. А. Кусиков
3. И. Аксанов

تأثیرپذیری‌ها و نمایاندن توانمندی این شاعر در گفتگوی فرهنگ‌ها و بازنمایی عرفان و ادبیات ایرانی و فرهنگ اسلامی در آثار وی است.

از آنجا که کوسیکوف یکی از بنیان‌گذاران ایماژیسم در روسیه محسوب می‌شود، در دهه ۱۹۲۰ از شهرت نسبتاً خوبی برخوردار شد، اما در ایران کاملاً ناشناخته مانده است و متأسفانه هیچ کتابی از وی ترجمه نشده و یا نقدی درباره‌ی وی وجود ندارد (اشعار و نقل‌قول‌ها از زبان روسی توسط نگارنده ترجمه شده‌اند). البته جای تعجب است که در روسیه هم نسبت به این شاعر توجه کافی نشده و نقدهایی که درباره‌ی وی وجود دارد، از لحاظ کمیت، بسیار اندک و نایاب و درخور جایگاه ادبی او نیستند.

۲. بحث و بررسی

«عرفان یکی از موضوع‌های گسترده در زبان و ادبیات فارسی است که حوزه آن به مرز و بوم خاصی محدود نمی‌شود، بلکه به وسعت جغرافیای بشریت امتداد می‌یابد و ادیان مختلف را از آدم تا خاتم فرا می‌گیرد» <...> عرفان را شیوه‌ای از معرفت دانسته‌اند که مبتنی بر ذوق و اشراق است نه عقل و استدلال. این طریقه در اسلام بیشتر در میان صوفیه رایج است و در نزد سایر اقوام به نام‌های مختلفی چون (mysticism) معرفت اهل سر و... معروف است. بر اساس این تعریف، عرفان یهودی، مسیحی، بودایی، هندی و... با توجه به درک خود نسبت به مبدأ هستی دارای معرفتی هستند که مشترکات زیادی از نظر مسائل نظری و علمی می‌توان میان آنها یافت. حدیث معروف الطریق الی الله بعدد انفس الخلائق که در عرفان اسلامی بسیار اهمیت دارد، این مورد را به روشنی تأیید می‌کند. با این همه مشترکات که بر اثر تداخل فرهنگی به وجود آمده است و تأثیر و تأثرهایی که مکتب‌های عرفانی به مناسبت‌های همجواری و جغرافیایی بر روی هم داشته‌اند، اما سرچشمه‌های اصلی عرفان اسلامی، اسلام و قرآن است و لذا تعالیم عرفانی آن را بایستی در منابع اسلامی، به‌ویژه قرآن و سنت جستجو کرد» (مؤذنی، ۱۳۸۴: ۶۹)

عارفان همواره قرآن را سرچشمه اصیل و ناب عرفان اسلامی دانسته‌اند و طی مراحل و منازل سلوک را از طریق آن برشمرده‌اند.

الکساندر کوسیکوف از آن دسته شاعران روس است که بشدت تحت تأثیر عرفان اسلامی و ادب ایرانی است. برای بررسی و تحلیل میزان تأثیرپذیری الکساندر کوسیکوف از عرفان و ادبیات ایرانی و فرهنگ اسلامی و واکاوی بن‌مایه‌های قرآنی در آثار او، برخی از اشعار وی مانند «سجاده مروارید»، «سکندرنامه»، «لبراق»، «آیینة الله» و... را بررسی خواهیم نمود.

کتاب «سجاده مروارید» مجموعه اشعار سه شاعر روسی؛ ک. بالمون، ا. کوسیکوف و آ. سلوچانوفسکی^۱ را شامل می‌شود که کوسیکوف علاوه بر ده شعر، ترجمه پنج سوره از

قرآن کریم را نیز در این مجموعه گنجانده است. پنج شعر نخست بدون عنوان هستند و تنها با شماره تفکیک شده‌اند. شعر اول مجموعه «سجاده مرورید» نوعی نیایش و تضرع در پیشگاه باری‌تعالی است:

«در مقابل تو سرسپرده، مژگان فرو می‌افکنم / تا زخم رنج‌های مرا تسکین دهی / روح صفحاتم - قرآن مقدس را / ورق می‌زنم. / تو آرام بر بلندای سحاب، شاید می‌شنوی / نماز ظهر مرا / سجاده مروریدم، با سرشک جانم، آذین می‌شود / مرا بشنوا!» (Кусиков, 1921: 27).

در این شعر هر جا ضمیر «تو» به کار رفته است، با حرف بزرگ نوشته شده است و شاعر خداوند کریم را مخاطب قرار داده است و ناگفته پیداست که شاعر لحظاتی از نیایش خود را به تصویر کشیده است.

در شعر دوم مجموعه، نوستالژی برای وطن و کودکی به تصویر کشیده می‌شود و شاعر احساس خود را از یادآوری گذشته‌های درخشان و شیرین به نمایش می‌گذارد:

«آنجا میان کوه‌ها، سایه‌های ماهتاب بر یخ‌پاره‌ها / آذین به پرتوان مرورید نقش / آنجا که رود زمزمه‌گر می‌خواند، سرود رفتن و رفتن‌ها را ^(۱) / آنجا میان پندارهای سپید، میلاد من اتفاق افتاد. / شاید برای این عاشقم من / بر هیاهوی عقاب‌ها در روزنه صخره‌ها / از آنجا که البروس ^(۲) این اشتر سپید کوهان / با قلب یخین خویش مرا ناز می‌کند. / کودکی‌ام لالایی آسایشی بی‌امان بود، / حوریان بهشتی قرآن را دوست می‌داشتم، شاید از آنجاست که من تاکنون / می‌خوانم و می‌خوانم آواز تکرارگر سیلاب را» (Кусиков, 1921: 28).

چنان‌که پیداست در این شعر، تمرکز بر یگانگی با طبیعت و تولد در میان سرزمین‌های بکر و دور از دسترس بشر، وابستگی به گذشته‌های پیشین، ترسیم لحظاتی از گذشته و یادآوری حسرت‌گونه آنها، جلوه‌هایی از نوستالژی و اندوه شاعر برای وطن هستند. در بند نهایی شعر که اشاره‌ای ضمنی به هبوط بشر دارد، گویی شاعر زمینه بروز غم فراق وطن را در نهاد خویش جستجو می‌کند و آن را به‌گونه‌ای به هبوط انسان منوط می‌داند، به زمانی که انسان در کنار حوریان بهشتی، نوای نهرهای جنت نعیم را زمزمه می‌کرده است و اکنون از آن جدا مانده است، ولی آواز اندوه این فراق، هنوز با او باقی است.

«در تمام ادیان و فرهنگ‌ها تجلیات گوناگون این احساس جدایی از اصل را می‌توان به نظاره نشست. انسان در تمامی ادیان مسافری است که به این عالم ناسوت تبعید شده است. در بینش عرفانی نیز آدمی در جریان خلقت از اصل افلاکی خویش به دور افتاده و به اسفل‌السافلین هبوط کرده است. انسان امروز سرگشته و بی وطن است و وطن داشتن به تعبیر عارفان مسلمان؛ یعنی سکنی گزیدن در قرب الهی و به عبارت دیگر انسان از دیگر جای، ناکجا آباد به راه افتاد و در پی هبوطی غمبار بدین غریبستان تبعید شد. در حالی که عشق را و روح را به یادگار، حضرت دوست در وجودش به ودیعت نهاده بود <...> در نتیجه انسان همیشه احساس کرده که در این چارچوب عالم مادی زندانی و غریب است و این احساس غربت در این جا ناله، درد و اندوه و یک غم مبهم را در او به وجود آورده، این غم مبهم در طول تاریخ بر چهره انسان

سایه افکنده و در همه ادبیات و مذهب‌های عرفانی و غیرعرفانی عالم و در همه هنرهای متعالی وجود دارد» (عنافه و کلاهدوز، ۱۳۸۹: ۱۶۲).

در شعر سوم مجموعه، مردی مسلمان به تصویر کشیده می‌شود و پروردگار را بهترین نگاهبان برای انسان برمی‌شمرد:

«... زخم‌های روحش از گنه نیست / جانش چه پاک و مقدس زمزمه کرده قرآن خویش را / الله همواره او را نگاهبان است...» (Кусиков, 1921: 29).

به نظر می‌رسد شاعر به آیه ۶۴ سوره مبارکه یوسف^(ع) توجه داشته است که می‌فرماید: «قَالَ هَلْ أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أُخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» [یعقوب] گفت: «آیا همان‌گونه که شما را پیش از این بر برادرش امین گردانیدم، بر او امین سازم؟ پس خدا بهترین نگاهبان است و اوست مهربان‌ترین مهربانان» (آیه ۶۴ سوره مبارکه یوسف^(ع))؛ و از سویی دیگر به‌طور ضمنی به «انس» به قرآن و «محبت» پروردگار، به‌عنوان دو مرحله از احوال سلوک اشاره شده است. «عرفا نیز با الهام از قرآن و سایر منابع دینی، شادی مسلمان بودن و ایمان به خدا را از شادی به سایر نعمت‌ها برتر می‌دانند و معتقدند نشانه وجود چنین شادی در فرد آن است که وی هنگام مواجهه با رنج و مصیبت یا فقدان نعمت اندوهگین نشود و به خاطر بقای ایمانش، خدا را شاکر باشد» (میرباقری فرد، ۱۳۹۳: ۱۱۴)، شاعر زخم‌های پرسوناژ را از عشق و محبت برمی‌شمارد.

در شعر چهارم نیز تصویر چوپانی مسلمان به نمایش گذاشته می‌شود:

«... او چوپان است، رمة خویش را دوست دارد / زندگی‌اش با گوسپندان بر کوه‌ها. / او حکیم است - الله در جانش... / بیش از این او را نیاز نیست» (Кусиков, 1921: 30).

در این شعر نیز، کوسیکوف به یکی دیگر از آیات الهی اشاره می‌نماید: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَ يَخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» (آیا خداوند برای امور بنده‌اش کفایت نمی‌کند و آنها تو را از معبودهای دیگر بیم می‌دهند و کسی که خدا گمراهش کرده باشد، دیگر برایش هدایت‌کننده‌ای نخواهد بود) (آیه ۳۶ سوره مبارکه الزمر). شاعر با آوردن عبارت «الله در جانش» به قرب به‌عنوان یکی دیگر از بن‌مایه‌های عرفانی ادب فارسی اشاره دارد. چه بسا در متون عرفانی، بیشتر عرفا قرب را از احوال برشمرده‌اند. در شعر پنجم مجموعه «سجاده مروارید»، کوسیکوف سعی در نمایاندن ماهیت زندگی مسلمانان به‌خصوص مسلمانان قفقاز دارد؛

«سلام‌علیکم! صبح برخاست / آنور[خورشید با لبخندی مستانه پاشیده شد / نخستین ابر پایین آمد / و سایه‌ها از کوه لجوجانه محو شدند / مؤذن با صدایی ممتد / چرخ‌ها را به مسجد فرامی‌خواند تا نمازگزارند / گویی فضا در آسمان شکافته شد / توفان وداع پریده‌رنگ امتداد داشت / <...> ملأ با اطمینان و حکیمانه نماز

می‌گزارد / بر فراز او خداوند یکتای بزرگ است / آنورا خورشید پاشیده می‌شود در کوچه باغ صبح / سلام‌علیکم! سلام‌علیکم!» (Кусиков, 1921: 31).

در این شعر، واژه‌های سلام‌علیکم، مؤذن، مسجد، الله و ملا به زبان فارسی و تنها با رسم‌الخط روسی بکار رفته‌اند و از «اطمینان» می‌توان به‌عنوان یکی دیگر از احوال سلوک در شعر فوق یاد کرد. در بسیاری از آیات الهی به شکافته شدن آسمان اشاره می‌شود و کوسیکوف در شعر خود از این آیات تضمین می‌نماید که برخی از این آیات الهی را در ذیل ذکر می‌نماییم:

«وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا» (روز گرفتاری و اندوه مجرمان، روزی است که آسمان با ابرها از هم می‌شکافتد و فرشتگان پی‌درپی نازل می‌شوند) (آیه ۲۵ سوره مبارکه الفرقان)؛ و یا در سوره مبارکه انشقاق: إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ (۱) وَأُذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحَقَّتْ (۲) (در آن هنگام که آسمان شکافته شود و تسلیم فرمان پروردگارش شود) (سوره انشقاق آیات ۱ و ۲).^(۳)

شعر ششم این مجموعه با عنوان «آکراستیخ»^۱، به دوست و همتای شاعرش، یوگنی شیرشنیویچ^۲ اهدا شده است. شعر آکراستیخ نوعی سبک ادبی در زبان روسی است که حروف اول تمام مصرع‌ها در کنار یکدیگر یک کلمه را تشکیل می‌دهند، از آنجا که شعر به یوگنی اهدا شده است، در متن اصلی روسی، این حروف در کنار یکدیگر، نام «یوگنی» را می‌سازند. محتوای این شعر نیز شرقی است و شاعر از اسلام و حضرت علی^(ع) یاد می‌نماید:

«اگر من صدای اندکی گرفته‌شما را دوست دارم، / باور کن در این نواها نیز اندوه همسرایان را دوست دارم. / آنجا که بر کوه‌ها تضرعِ تار من طغیان می‌کند / اگر من صدای اندکی گرفته‌شما را دوست دارم... / آنجا اسلام بر ما ارزانی شده / و تو علی برای آنها، آنجا تو را دوست می‌داریم... / من تار لطیف را دوست دارم - صدای اندکی گرفته‌شما را» (Кусиков, 1921: 32).

بر پیشانی شعر هفتم از مجموعه «سجاده مروارید» کوسیکوف، عبارت «از گلستان - شیخ سعدی شیرازی» نقش بسته است:

«ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز! / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد! / نگه کن پروانه را که چگونه با بال‌های سوزان در آتش / ساکت و بی‌شکوه در رنج‌های خویش هلاک شد / در چشم من این مدعی در طلبش بی‌خبر است / از او می‌گویی، / پس از وقوف حقیقت، سکوت می‌کند، چو پروانه / در مقابل آتش» (Кусиков, 1921: 33).

1. Акрастих
2. Шершеневич

و چنان که می‌دانیم «سکوت» یکی از کنش‌های رفتاری عارفان به هنگام تجربه عرفانی است. در سال ۱۷۹۶ سه باب از «گلستان» سعدی از زبان فرانسه به روسی برگردانده شد. ترجمه کامل آن نیز توسط ایرانشناس مشهور رستم علی‌یف^۱ و آناتولی استاراستین^۲ در سال ۱۹۵۷ صورت پذیرفت (Саади, 2011: 3-5). آشنایی با سخنان دلکش سعدی در گلستان و آنچه در وصف بوستان آورده است، آن‌چنان برای روس‌ها جذاب بود که به تدریج مضامینی مانند گل و بلبل و پروانه در نوشته‌های آنان راه یافت و شاعران و نویسندگان روس را تحت تأثیر خویش قرار داد.^(۴) این شعر نیز بیانگر آشنایی و علاقه‌مندی کوسیوف به «گلستان» شیخ سعدی شیرازی است. بریوسف شاعر هم‌عصر وی که کوسیوف را در زمره بهترین شاعران جوان روسیه قلمداد می‌کند، در این خصوص می‌نویسد: «آنجا که او به شرق و اسلام اشاره می‌کند، شاعر واژه‌های اطمینان‌بخش و سیماهای جاودان را درمی‌یابد» (Брюсов, 1922: 63). سعدی یکی از این سیماها و سخنوران ایرانی است که برای ادیبان روس جایگاهی والا و جاودان دارد. به نظر می‌رسد این شعر چیزی بیش از یک اقتباس ساده است و هم‌نوایی شاعر روس با شیخ سخن را می‌نمایاند، از این روست که این شعر زیبای شیخ سعدی شیرازی در گلستان را مضمون شعر خویش قرار داده است:

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز / کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی‌خبراند / کانرا که خبر شد خبری باز نیامد

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم / وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم

مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر / ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم (سعدی، ۱۳۸۲: ۲۶).

شماره‌های ۸ تا ۱۲ مجموعه «سجاده مروارید»، ترجمه پنج سوره از قرآن کریم (سوره‌های التکویر، الشرح، التین، القدر و المسد) توسط شاعر است. شعر سیزدهم این مجموعه «نیایش» نام دارد. بند آغازین و واپسین این شعر، متضمن از اذان مسلمانان، به همان زبان عربی و با حروف سیلیبیک روسی است:

«الله اکبر / لا اله الا الله / محمد رسول الله / علی ولی الله / پروردگار بلند مرتبه‌ام / بر بلندای سحاب /

در باغ‌های بهشتی و لطیفش / آی! / شمشیر خمیده‌ام! / ایمانم قرآن / اسب محبوبم توفان / >...< چندین

مرتبه / نماز را برپا می‌دارم / قرآنم را چون چشم حفاظت می‌کنم / چکاد کوه‌ها را دوست می‌دارم / من

آزادی خویش را دوست می‌دارم / سجاده مقدس نمازم را. / در کوه‌ها زاده شده‌ام / در زمهریر برف‌ها زیسته‌ام /

در مقابلم الله / بر بلندای سحاب / در باغ‌های بهشتی و لطیف خویش / الله اکبر / لا اله الا الله / محمد رسول الله

/ علی ولی الله» (Кусиков, 1921: 41).

1. Алиев

2. Старостина

در شعر فوق نیز چنان‌که مشاهده شد از «محبت» به پروردگار و قرآن یاد شده است که یکی دیگر از احوال سلوک عارفانه است. شعر چهاردهم مجموعه «سجاده مروارید»، «رقص ایرانی» نام دارد. در این شعر، کوسیکوف از کلمات و عبارات کاملاً فارسی بهره می‌برد و ایران را سرزمین خویش می‌نامد:

«>... ایرانی عزیز من^(۵) / پیچیده در چادر^(۶) / در ایران خیانت نیست / ایرانی من^(۷)
سجاده منقش / به زیر آسمان / پاک و جاودان، گسترده، / ایران عزیز من / با هلال زرین ماه می‌درخشد.
>... مایا پرسیا^(۸) / ایران من» (Кусиков, 1921: 42).

آخرین شعر مجموعه «سجاده مروارید» (شعر شماره ۱۵) که «شرقی» نام دارد، مزین به عبارات فارسی اشعار کلاسیک ایرانی است. این شعر مردّف هست و می‌دانیم که ردیف از ویژگی‌های شعر فارسی است و مخصوص شعر روسی نیست. در این شعر عبارت «ای جان من» که در آخر هر بیت تکرار شده، به صورت فارسی و تنها با رسم‌الخط روسی بکار رفته است:

«تاری موزون دارم / برای تو / ای جان من!
در نزد من شاعر هدیه‌ای است / برای تو ای جان من!
لبانت مرجان، چشمانت یاقوت کبود، / بیا ای جان من!
تو را زندگی خواهم داد - طلسم فیروزه^(۹)، / بیا ای جان من!
ابروان کمائی تو، کمان خنجر من است / تو را دوست دارم ای جان من!
چو برده در پیش پای تو فتاده‌ام خویش را، / تو را دوست دارم ای جان من!
جان خویش نهاده‌ام در تار گریان / برای تو خواهم خواند ای جان من!
آتش عشقم به روی سیم‌ها منتشر می‌شود / برای تو خواهم خواند ای جان من!
در نزد من شاعر هدیه‌ای است / برای تو ای جان من!
تاری موزون دارم / برای تو ای جان من! / برای تو ای جان من!» (Кусиков, 1921: 42-43).

در این شعر استفاده از کلماتی چون تار که یک ساز ایرانی است و توصیف عاشق زار و معشوق زیبا بسان اشعار کلاسیک ایران و همچنین استفاده از نمادهای ایرانی چون فیروزه برای ممانعت از چشم‌زخم و آهنگ سماع‌گونه شعر به زبان اصلی، نشان از آگاهی شاعر و گرایش وی به ادبیات کلاسیک ایران است. البته شایان ذکر است که ترجمه این اشعار هرگز نمی‌تواند، روح و وزن آن را چنان‌که در زبان اصلی هست، منعکس نماید. یکی دیگر از آثار در خور توجه کوسیکوف، منظومه «سکندرنامه» (۱۹۲۱) است که در آن قهرمانی سرکش به تصویر کشیده می‌شود. عنوان فرعی منظومه «منظومه من» نام دارد. نام شاعر الکساندر است و «اسکندر» معرب نام یونانی «الکساندر» و به معنای «مدافع و یاور مردان» است؛ بنابراین در این منظومه، پرسوناژ شعر همان شاعر است و

عنوان فرعی منظومه نیز از همین روست. عنوان منظومه نیز یادآور کتاب‌های کهن در ادبیات کلاسیک ایران است؛ نظیر *شاهنامه*، *اقبال‌نامه*، *شرفنامه*، *الهی‌نامه* و... که غالباً منظومه‌های حماسی یا عاشقانه با پی‌رنگ تاریخی هستند. به نظر می‌رسد یکی دیگر از وجوه تسمیه اثر کوسیکوف، «*سکندرنامه*» نظامی گنجوی باشد. نظامی گنجوی نامی آشنا برای ادیبان روسیه است. بسیاری از آثار او توسط افراد برجسته‌ای مانند لیبسکراف^۱، آسانوف^۲، شاگینیان^۳ و... به زبان روسی برگردانده شده‌اند.

پروفیسور کوراوغلی^۴ ضمن جمع‌آوری برخی آثار ترجمه شده نظامی به زبان روسی در کتاب «*اشعار کلاسیک شرقی*» در معرفی این شاعر گران‌قدر و اثر وی چنین می‌نویسد:

«*سکندرنامه* اوج و نتیجه خاص خلاقیت شاعر بزرگ است. نظامی اثری ایجاد کرد که از لحاظ دامنه و ابعاد، دائرةالمعارف و از لحاظ سبک، ترکیبی محسوب می‌شود. او سنت‌های جهان‌بینی مسلمانان، تاریخ و فلسفه یونان باستان را با یکدیگر تلفیق نمود و یک روایت چند بستری تاریخی را با تم عاشقانه و طرح نظریات فلسفه زندگی و تفکر درباره مفهوم زندگی ترکیب کرد. منظومه از دو قسمت تشکیل شده است: «*شرفنامه*» و «*اقبال‌نامه*». سیمای شاعرانه اسکندر در نزد نظامی با پروتوتیپ تاریخی آن - اسکندر مقدونی - متفاوت است. قهرمان نظامی حاکمی ایده‌آل، اندیشمند، سلحشور، عاقل و عادل است که ملت را از ستم و بدبختی نجات می‌دهد. به ساخت شهرهای آباد می‌پردازد و با دانشمندان و فلاسفه به شور می‌نشیند. در بخش دوم منظومه (*اقبال‌نامه*)، نظامی قهرمان خود را با سیمای اصلی، بسان پیامبری دانشمند و فیلسوف، نشان می‌دهد. در طی چند فصل، شاعر شناخت عمیق او را در زمینه‌های مختلف علوم نشان می‌دهد. اسکندر مباحثاتی را در کاخ ترتیب می‌دهد و بر هفت فیلسوف مشهور یونان و روم باستان پیروز می‌شود... ایده نظامی درباره مدینه فاضله در قسمت دوم منظومه، انعکاس کامل می‌یابد که در آن شاعر تابلویی روشن از شهری ایده‌آل ترسیم می‌کند که در آن ارباب و رعیت وجود ندارد، جایی که آزادی و عدالت وجود دارد، شرارت‌های اجتماعی، گرسنگی و فقر نکوهش می‌شود، جایی که به کار شرافتمندانه مشغول‌اند و...» (Короглы, 1991: 27).

چنان‌که کوراوغلی نیز اشاره کرده است؛ حکیم گنجه در دو دفتر «*شرفنامه*» و «*اقبال‌نامه*» که مجموع آن را «*سکندرنامه*» می‌نامند، سه چهره متمایز از اسکندر طرح می‌نماید: فرمانروایی جنگجو و جهانگشا، فیلسوفی صاحب تدبیر و عاقل و در نهایت پیامبری صاحب الهام و مبدع مدینه فاضله. در «*اقبال‌نامه*» با ادعای پیامبری اسکندر و ذوالقرنین بودن او مواجه می‌شویم. در منظومه «*سکندرنامه*» کوسیکوف نیز بسان

1. Липскеров
2. Асанов
3. Шагинян
4. Короглы

«اسکندرنامه» نظامی گنجوی، شاعر چهره‌های متمایزی را از قهرمان خود به نمایش می‌گذارد.

براگینسکی^۱ ایرانشناس مشهور روسی نیز «اسکندرنامه» را اوج خلایقیت نظامی گنجوی قلمداد می‌کند و سه چهره متمایز اسکندر در این اثر را برمی‌شمارد: جنگجوی عادل، حواری حقیقت و پیامبر آینده و در نهایت حکیم مباحثه‌گر با فیلسوفان. او در کتاب «دوازده مینیاتور، از رودکی تا جامی» می‌نویسد: «شرفنامه ایده‌آل متعالی تزار جنگجوست که برای برپایی عدالت مبارزه می‌نماید و «قبالنامه» ایده‌آل‌ترین سعادت راستین بشریت - تساوی در جامعه بدون پادشاه - است. در اینجا شاعر خود را در سیمای اسکندر پیامبر ترسیم می‌کند که کاملاً با آن عجین شده و درهم آمیخته است» (Брагинский, 1979: 185).

چنان‌که پیداست از نظر براگینسکی، نظامی حکیم گنجه نیز در «قبالنامه» با قهرمان خود یکی می‌شود. در «اسکندرنامه» کوسیکوف نیز، پرسوناژ شعر و یا به عبارتی خود شاعر و یا دست‌کم می‌توان گفت؛ قهرمانی که شاعر با او همزادپنداری می‌کند، قهرمانی پرشور است که در جنگ شرکت می‌جوید و افکار و احساسات متناقض را در مردم برمی‌انگیزاند و در تقابلی سخت با پیرامون خویش قرار دارد؛ بنابراین در اینجا با همان سیمای مرد سلحشور و جنگجو که یکی از وجوه اسکندر در «اسکندرنامه» نظامی است، مواجه می‌شویم:

من مریدی بی‌باک هستم / از عدو انزجار دارم /... یکی می‌گفت / صخره‌ها در دهان من / می‌لرزند...^(۱)

برای مقابله در جنگ، قهرمان به دعای شبانه و تهجد روی می‌آورد، شب‌ها سجاده خویش را گسترده و به راز و نیاز با او می‌پردازد. او از ستارگان آسمانی یاد می‌کند که به خاموشی می‌گرایند، او پیش از هر چیز خود را مسلمان می‌نامد و برای طی سلوک و تکامل روحی خویش، خود را ملزم به تسلیم و اطاعت می‌داند؛ در اینجا چهره عارف و متفکر قهرمان به نمایش گذاشته می‌شود. او سعی در رسیدن به آرامش روحی دارد و هدف اصلی‌اش پیروزی بر خویش است، بنابراین برای رسیدن به این هدف، علیه خود بپا خواسته است و شبانه با خداوند نجوا می‌کند؛ بنابراین او به جهاد اکبر که همانا مبارزه با نفس خویش است، بپا خواسته است و سیمایی پیامبرگونه می‌یابد.

بنابراین به جرأت می‌توان گفت که کوسیوف با ترسیم سه چهره متمایز از قهرمان خویش و یا به عبارتی از خویشتن خویش، نگاهی به اثر نظامی داشته است و به‌وضوح می‌توان رابطه بینامتنی این اثر کوسیوف را با «سکندرنامه» نظامی احساس نمود. البته اسکندر کبیر یکی از پرسوناژهای مورد توجه دیگر شاعران روسی نیز بوده است. به‌عنوان مثال میخائیل کوزمین^۱، والنتین ژوکوفسکی^۲، ایوان بونین، والرئ بریوسف و بسیاری دیگر، آثاری درباره این چهره تاریخی خلق نموده‌اند. کوسیوف در شعر «در بازار»، اسلام را دینی مردمی معرفی می‌نماید که مردمان با آن انس دارند:

>...< «زمزمه باد آرام می‌شود / تا دعای او را مانع نشود. / کف دستان را به‌سوی آسمان بالا می‌برد / او آیه-های رازناک قرآن را / دوست دارد با لطافت کوهستانی جیران. / بر بلندای سحاب خداوند او را می‌شنود».

نظم کوسیوف نشانه‌هایی از سنت‌های ادبی شعر کلاسیک فارسی و شرقی را در خود دارد. وی شعرهایی درباره ریشه چرکسی و گرایش‌های مذهبی و اسلامی خود سروده است. اولین مجموعه شعری کوسیوف «آیینۀ الله» نام دارد که در آن قهرمان کوه‌نشین شعر، به مدح زیبایی‌های طبیعت و خالق آن می‌پردازد و سعی در رعایت اصول مذهبی دارد. بخش اول کتاب، اشعار سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۶ را در بر دارد که قهرمانان شرقی و واژگان عربی و فارسی در آن به چشم می‌خورند و طبیعت شرقی در آن توصیف شده است. شاعر همراه با بلوغ شاعرانه، تلاش می‌کند تا نمادهای ادبی اشعار فارسی، وزن و قواعد سبک شعر فارسی و مضامین اسلامی را در شعر خود تقویت نماید.

شاعر در پیشانی‌نوشت شعر «آیینۀ الله» چنین می‌سراید:

«در بلندای آسمان در گردنه کلخورسکی / ژرفا دریاچه‌ای است - آیینۀ خداوند /

و در آیینۀ فیروزه‌ای در گردنه تار / من انعکاس لطیف خداوند را دیدم».

پرسوناژ شعر، «انعکاس لطیف خداوند» را آیینه‌وار در دریاچه احساس می‌کند. آب نماد پاکی، شفافیت و طهارت آیینی است و در تمدن‌های مشرق زمین، آب حکم زندگی را دارد. آب به خودی خود، فضیلت تزکیه‌کنندگی دارد و به همین دلیل عنصری مقدس شمرده می‌شود. این نمادگرایی بیانگر مضمونی عرفانی است؛ مضمون غوطه خوردن در چشمه جاودانگی، همواره در تفکر عرفانی دیده می‌شود. اگر به اپیگراف شعر توجه کنیم؛ اهمیت این نماد در نظاره، درک و شهود آشکارتر می‌شود. آیینۀ آب

-
1. Кузмин
 2. Жуковский
 3. Клухорский перевал

تجلی‌گاه خداوند است و سیمای انسان را منعکس می‌نماید. آب خروج از ناخودآگاه است: از یک‌سو واقعیت و از سوی دیگر فرا واقعیت را برای انسان ظاهر می‌سازد. «در اندیشه‌های عارفان، طلب رؤیت و اشتیاق سالک در دیدار محبوب، برخاسته از محبتی است که انسان محب در مراتب بالای ایمان نسبت به محبوب حقیقی خود، پروردگار، می‌یابد؛ مفهوم شوق نیز محرکی برای سالک و لازمه سفر او در سیر و سلوک معنوی است» (اژه‌ای و آفاختی، ۱۳۹۶: ۹۳)؛ بنابراین تجلی سیمای محبوب بر آیینۀ آب و شوق سالک بر دیدار وی از مضامین متون عرفانی فارسی است. کوسیکوف در این شعر عاشقانه دنیای عرفانی خود را به تصویر می‌کشد. او وطن خود روسیه را نیز با چشم یک مسلمان دوست می‌دارد و در سماع و خلسه برای سرزمینش دعا می‌نماید:

«من [بسان] عقاب زیر آسمان قفقاز / به زیر نوای سیلاب‌های خروشان

داستان‌های گندمگون خود را می‌سرودم / غرورآمیز زمزمه کرده... در دوردست / آیه‌های قرآن را رسا بر چکادها می‌خواندم / نماز خویش را نستوه می‌خواندم / بر صخره‌های بلورین یخی رنگین».

او تراژدی و ناکامی زمانۀ خود را احساس می‌کرد و سعی داشت تا دیدگاه عرفانی به جهان را با تلاش برای درک زمانه و سرنوشت جهان تلفیق نماید. قهرمان لیریک شعر «شنبه دهشتناک» (۱۹۱۸)، در مراقبه مذهبی خداوند را خطاب می‌کند (Исаев, 2017: 133).

«و در سماع، در یأس جنون‌آمیز / زاریدم و نیایش کردم / من برای روسیه دعا کردم، / برای ملت روسیه».

پرسوناژ شعر فوق، در سماع و مراقبه مذهبی خویش، به تضرع و گریه متوسل شده است. کوسیکوف به سبک «رباعی» نیز که مخصوص ادبیات روسیه نیست، توجه ویژه‌ای داشت. وی مجموعه رباعیات خود را در سال ۱۹۲۰ سروده که در آنها تلاش شاعر برای تأسی از سبک شاعران ایرانی قابل مشاهده است. در این رباعیات به فلسفۀ زندگی پرداخته شده است. مجموعه او شامل ۹ شعر چهار مصرعی است که خود آن‌ها را رباعی نامیده است و در آنها به آینده و آزمون الهی اشاره می‌کند:

«چه در انتظار من است در ناکجای قرن‌ها نمی‌دانم / یا الحطمه^(۱۱) یا رضوان تو، نمی‌دانم

پیامبر با صلیب نکشت، می‌دانم / پیامبر با شمشیر هرگز نکشت، می‌دانم».

این رباعیات بیانگر تلاش او برای یافتن سبکی متأثر از مشرق زمین، همراه با تفکرات انسانی است.

کوسیکوف مجموعه «لبراقی» را در خارج از کشور چاپ می‌کند. وجه تسمیۀ «لبراقی» مرکب پیامبر اکرم^(ص) در معراج است که در بیشتر روایات اسلامی به صورت

اسبی عظیم‌الجثه با دو بال توصیف شده است. سیمای براق در این منظومه، به صورت اسبی بالدار است:

«اوه، زمان، ای کوتاه یال / من برایت شعر می‌سرایم / اگر هفت آسمان مرا یاری کنند / ردیف مقدس شعرهای مرا /
>..< هنوز از مرز نمی‌گریزند / سوار بر اسب بالدار / قرن‌ها مرگ خواهد بود / بودن الحطمه در آتش»

مرکب حضرت رسول اکرم^(ص)، براق، دست‌مایه آثار دیگری نیز از سایر نویسندگان روس قرار گرفته است. در نمایشنامه «فرزند خدا» «پری، قهرمان زن نمایشنامه گومیلیوف، یکی از دختران ساکن در بهشت مسلمانان و مایه آرامش و لذت مؤمنان است. او موفق می‌شود که نعل براق حضرت محمد^(ص) را بیابد و به‌عنوان پاداش از خداوند می‌خواهد که به او اجازه دهد به زمین برود و محبوب بهترین انسان‌ها شود» (یحیی‌پور و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۴۸). همچنین «گرایش به توجیه عرفانی واژه «براق» و «معراج» و تفسیر آن به عنوان تمثیل در برخی متون چون معراج‌نامه ابن‌سینا نیز دیده می‌شود» (طارمی، ۱۳۷۵: ۶۱۱). کوسیوف در قطعه‌ای از شعر خود به چشمه زمزم که چاهی مقدس در مسجدالحرام است، اشاره می‌نماید:

«دو چشم او - دو غزل / از چشمه عشق زمزم».

زمزم در اینجا سمبل آب حیات‌بخش زندگانی است و یا درجایی دیگر از زبان پیامبر اکرم^(ص) به دایه ایشان اشاره می‌نماید:

«از میان سینه حلیمه بادیه‌نشین / از میان سوراخ چادر با بزغاله

«من» ناپیدا به جایی رخنه می‌کردم / مانند دود کود در میان آتش».

در همین چهار مصرع به ظاهر ساده، معنای عمیق‌تری نهفته است و تصویرسازی در آن به‌وضوح به چشم می‌خورد.

بَنَاتُ النَّعْشِ نام هفت ستاره در آسمان است که قسمتی از صورت فلکی دب اکبر را تشکیل می‌دهند. برخی همین هفت ستاره را دُبَّ اکبر می‌دانند، ولی صحیح آن است که این ستاره‌ها فقط بخشی از دب اکبر می‌باشند و صورت فلکی دب اکبر دارای ستاره‌های بیشتری است. بنات النعش را به یک ملاقه تشبیه کرده‌اند که چهار ستاره‌ای را که تشکیل یک مستطیل می‌دهند را «نعش» می‌نامند که به ترتیب «دَبَّه»، «مراق»، «فَخْد» و «مَعْرِز» نام دارند. سه ستاره دیگر که دسته را تشکیل می‌دهند «بنات» می‌نامند که به ترتیب به «أَلِیت یا جَوْن»، «عناق یا میزار یا مئزر» و «قائد» موسوم‌اند (دانشنامه جهان اسلام، ذیل همین کلمه). اسامی همه ستاره‌های این صورت فلکی، عربی‌اند و همین اسم‌ها به زبان‌های دیگر از جمله انگلیسی و روسی راه یافته‌اند. «عناق» به معنای بزغاله ماده و «مئزر» به معنای چادر است که کوسیوف در این شعر با آوردن کلمات

«بزغاله»^(۱۲) و «چادر» به نوعی به این دو ستاره اشاره دارد، در حالی که تصویرسازی نیز می‌نماید. کودک از میان روزنه چادر، در حالی که شیر می‌نوشد به این دو ستاره می‌نگرد. نوشیدن شیر خود نماد تکامل و رسیدن به شناخت است. شاعر بین شیر و بزغاله ماده، مراعات‌النظیر ایجاد کرده است و از سوی دیگر زندگی عرب‌های بادیه‌نشین در چادر و شب‌های پرستاره صحرا را به تصویر کشیده است. کلمه «بزغاله» خود ایهام دارد، به غیر از معنای جانوری آن، اشاره به ستاره «عناق» دارد که به‌عنوان معنای اصلی در این شعر استخراج می‌شود.

کوسیکوف در منظومه «ذوالفقار» شمشیر پیامبر اکرم^(ص) را توصیف می‌کند که به حضرت علی^(ع) اهداء می‌شود. به این منظومه در کتاب ایسایف اشاره شده است، اما متأسفانه متن اصلی شعر به علت نایاب بودن، با وجود جستجوهای بسیار در دسترس نگارنده قرار نگرفت. ایسایف درباره مفهوم سمبلیک شمشیر در این منظومه می‌نویسد:

«شمشیر در سنت‌های اساطیری شاعرانه، اغلب سمبل سلحشوری، آغاز قهرمانانه، قدرت و حقانیت است. شمشیر نیز مانند دیگر سلاح‌ها، سمبل قدرت است، زیرا با خود هلاکت را به همراه می‌آورد و تداعی‌گر مرگ به‌عنوان یکی از عناصر وجود بشری است. به خاطر کاربرد فیزیکی آن، سمبل بازگشت نیز هست، زیرا موجب گسست زندگی می‌گردد. شمشیر با فلز که سمبل سختی متعالی و روح استیلاگرانه است، ارتباط دارد و سلاخی است که بهشت را از زمین جدا می‌کند.^(۱۳) این نوع مفهوم سمبلیک شمشیر، کمابیش یا دست‌کم به‌طور ضمنی در منظومه کوسیکوف وجود دارد. می‌توان سوره هشتم قرآن، انفال را به‌عنوان پیش‌زمینه این منظومه محسوب کرد که در آن درباره جنگ بدر، اولین نبرد [حضرت] محمد^(ص) با بت‌پرستان مکه روایت می‌شود. در این نبرد [حضرت] به ناگاه از امداد الهی برخوردار شده و غنائم جنگی مهمی را تصرف می‌کند که در بین آن‌ها یک شمشیر بزرگ و موجی‌شکل نیز وجود داشت. این گواهی است بر آن که خداوند حامی [حضرت] محمد^(ص) و مسلمانان بود و معجزه پیروزی را بر آنان چشاند» (Исаев, 2017: 172).

ایسایف خود به‌خوبی از ماهیت شمشیر حضرت علی^(ع) آگاهی دارد و ضمن توضیح آن که این شمشیر از جانب پیامبر اکرم^(ص) به داماد خود هدیه داده شده است (Исаев, 2017: 171)، به تاریخچه این شمشیر نیز اشاره می‌کند. درباره این که ذوالفقار چگونه به دست حضرت علی^(ع) رسید، نظرات مختلفی وجود دارد. در نظر مشهورتر که در لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین (ذیل همین کلمه) یادشده و نظر ایسایف نیز بر همین قاعده هست؛ این است که ذوالفقار از آن منبه ابن‌الحجاج یا از آن عاص بن منبه بود که در جنگ بدر، امام علی^(ع) او را به هلاکت رساند و شمشیرش را به پیامبر داد. یک سال بعد در جنگ احد، هنگامی که شمشیر وی شکست، او از پیامبر شمشیر خواست و پیامبر اکرم^(ص) ذوالفقار را بدو داد که علی^(ع) با آن از پیامبر دفاع کرد و دشمن را عقب راند. در حدیثی

منسوب به حضرت امام رضا^(ع) آمده است که حضرت جبرئیل، آن را با خود از آسمان آورده است (نوری، ۱۳۶۶/۳: ۳۰۹). مجلسی از مناقب نقل می‌کند که آیه ۲۵ سوره حدید^(۱۴) اشاره به این امر دارد (کلینی رازی، ۱۳۸۲/۱: ۲۳۵). در بحارالانوار آمده است که ذوالفقار یکی از هدیه‌های بلقیس به سلیمان است که به دست حضرت علی^(ع) می‌رسد (کلینی رازی، ۱۳۸۲/۴۲: ۵۷).

کوسیوف علاوه بر ترجمه سوره «قدر»، شعری نیز با نام «القدر» سروده است. در زیر عنوان منظومه «القدر» عنوان فرعی «منظومه روشنگری» آمده است. از آنجا که کتاب مقدس قرآن، کتاب روشنگری و هدایت است و شاعر نیز بدان اعتقاد دارد، این عنوان فرعی برای شعر انتخاب شده است. اپیگراف شعر نیز نشان از ارتباط با سنت‌های اسلامی دارد و با ترجمه سوره مبارکه قدر آذین شده است. در قسمت اهدای شعر، شاعر این‌گونه نوشته است: «به پدرم، باریس کارپوویچ کوسیوف». از آنجا که کوسیوف دین پدرش را پذیرفته، این اهدا بیهوده نیست، زیرا اعتقادات مذهبی شاعر از پدر نشأت گرفته است و به نوعی به گذشته شاعر و تولد یافتن در خانواده‌ای که در آن پدر مسلمان و مادر مسیحی است، اشاره دارد. شاعر در این شعر معناهای ضمنی و احساسات خود را با تصویرسازی در شعر در خصوص شب قدر بیان می‌کند. اشیاء در این شعر نماد هستند. در این شعر حال و هوای اندیشناکی حکمفرماست و شاعر از خاطرات کودکی خود در چنین شبی یاد می‌کند و با کنده درختی که نیمکت دوران کودکی او بوده و بر آن می‌نشسته است، به سخن می‌نشیند. در شعر به‌طور مستقیم از شب قدر یاد نشده است (به‌غیر از اپیگراف شعر)، بلکه تک‌گویی شاعر با دوست دوران کودکی اش - کنده درخت - در شب قدر است و شاعر از تصویرگری بهره جسته است:

«کنده کهن‌سال من / نیمکت کودکی / این تو هستی، / این تو هستی که با من مغازه می‌کردی

بر شانه‌های بریده تو / رویای من رشد کرد. / از تو سکوت را آموختم / اما مانند تو

نتوانستم سکوت کنم / در هر حال. / چنان که نوای تار سکوت می‌کند / در مقابل ترانه».

در اینجا شاعر دست به تصویرگری و تمثیل‌پردازی می‌زند تا بتواند معنای مورد نظر خود را به بهترین شکل به مخاطب انتقال دهد؛ بنابراین پرسوناژ شعر به تجربه‌ای عرفانی دست یافته است که ضمن تصویرپردازی با «سکوت» به‌عنوان یکی از کنش‌های رفتاری در حین تجربه عرفانی به نمایش گذاشته شده است.

۳. نتیجه

چنان‌که گذشت الکساندر کوسیوف شاعر سده بیستم و یکی از بنیان‌گذاران ایماژیسم در روسیه، به دلیل آشنایی با عرفان و فرهنگ ایرانی - اسلامی، پرورش یافتن تحت نظر پدری مسلمان و پیروی از سنت‌های شاعران پیشین و همچنین دوستی و همراهی با شاعران معاصر خویش، توانسته است جلوه‌هایی از عرفان و ادب فارسی و همچنین فرهنگ اسلامی را در اشعار خود به نمایش بگذارد. کوسیوف بن‌مایه‌ها و نقش‌مایه‌های گوناگونی از روایات فارسی و اسلامی را در اشعار خود به کار گرفته است. بیشتر این تأثیرات در اشعار «البراق»، «سجاده مروراید»، «سکندرنامه»، «ذوالفقار» و... قابل مشاهده هستند که در نوشتار حاضر تا حدودی به آن‌ها پرداختیم.

ایجاد فضایی شرقی به کمک استفاده از تعداد زیادی از واژه‌های فارسی در متن، استفاده از اسطوره‌ها، نمادها، شخصیت‌ها و قهرمان‌های واقعی متعلق به فرهنگ و تاریخ اسلامی و ایرانی، از مواردی هستند که می‌توان از آنها به عنوان تأثیرات عرفانی و فرهنگ ایرانی - اسلامی در آثار این شاعر یاد کرد؛ بنابراین تأثیرات ادب و عرفان ایرانی - اسلامی بر آثار الکساندر کوسیوف را می‌توان در سطوح ذیل تعریف نمود:

۱. استفاده از کلمات و عبارات فارسی در اشعار خود و همچنین گرایش به سبک‌های شعر فارسی مانند رباعی و اشعار مردّف در شعر «شرقی» و...

۲. استفاده از تضمین‌ها، شخصیت‌ها و قهرمانان اسلامی و قرآنی مانند اثر «البراق» و...

۳. استفاده از بن‌مایه‌های عرفان ایرانی مانند اطمینان، قرب، انس و...

تبلور این نقش‌مایه‌ها و تأثیرات در زبانی بیگانه، بیانگر ژرفای تأثیر عرفان و ادب ایرانی بر ادبیات و اندیشه شاعران سرزمینی دیگر است که مایه مباهات هر ایرانی است و توانایی شاعر و عمق نگاه او را در ایجاد جهانی با گفتمان چند سویه می‌نمایاند و از سویی نمایانگر قدرت نفوذ اندیشه‌های اسلامی و عرفانی در ملل دیگر است.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مصرع بسیار شبیه به شعری از مرحوم قیصر امین‌پور است و نگارنده ترجیح می‌دهد با همان کلمات این شاعر عزیز این بیت را ترجمه نماید:

... به رود زمزمه‌گر گوش کن

- که می‌خواند

سرود رفتن و رفتن و

- برنگشتن‌ها.

۲. (Эльбрус) قله‌ای در رشته‌کوه قفقاز در شمال فرات ایران، در روسیه و نزدیک به گرجستان است.
۳. در آیات دیگری نیز به شکافته شدن آسمان اشاره می‌شود: مزمل (آیه ۱۸)، نباء (آیه ۱۹)، انفطار (آیه ۱) و...
۴. برای آشنایی بیشتر با برخی شاعران روس که تحت تأثیر شیخ سعدی شیرازی بودند، به کتاب «سعدی و شاعران روس» تألیف م. یحیی‌پور و ج. کریمی‌مطهر (۱۳۹۶) مراجعه نمایید.
۵. شاعر عیناً همین عبارت فارسی را تنها با حروف سیلیریک استفاده کرده است.
۶. این کلمه نیز به صورت فارسی استفاده شده است.
۷. شاعر عیناً همین عبارت فارسی را تنها با حروف سیلیریک استفاده کرده است.
۸. به معنای ایران من، در مصرع بعد مجدداً از عبارت فارسی «ایران من» با حروف سیلیریک بهره جسته است. با عدم ترجمه این عبارت، بین عبارت روسی و فارسی که در کنار هم به کار رفته‌اند، تفکیک ایجاد کرده‌ایم، چنان‌که در شعر اصلی نیز به همین صورت است.
۹. در فرهنگ قدیم ایران از فیروزه به عنوان سنگی مقدس و طلسم خوشبختی و خوش‌شانسی یاد شده است و هم‌اکنون نیز برای چشم‌زخم مورد استفاده قرار می‌گیرد.
۱۰. در اینجا دندان‌های قهرمان به صخره تشبیه شده‌اند که بیانگر قدرت بدنی او هستند.
۱۱. الحطمه: خرد کننده، آتش شدید و علت این که حطمه خوانده شده این است که هر آنچه در آن افکنده شود را خرد می‌کند (معلوف، ۱۳۸۶: ۱۴۰)، مذکور در آیه ۵ سوره ۱۰۴ (همزه) در قرآن کریم.
۱۲. شاعر از کلمه КОЗЛЕНОК استفاده کرده است که دقیقاً به معنای بزغاله ماده هست.
۱۳. در حدیثی منتسب به امام پنجم محمدباقر^(ع)، در بحارالانوار آمده است: «علی علیه‌السلام با شمشیر ذوالفقار به هیچ‌کس ضربتی نزد، مگر این که او را در دنیا از خانواده و زن و فرزندانش جدا کرد و در آخرت او را از بهشت جدا ساخت» (علامه مجلسی، ۱۳۶۲/۳۷: ۲۹۴). ظاهراً ایسایف با این مضمون آشنا بوده است.
۱۴. أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ... (آیه ۲۵ سوره حدید) (و آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است و منافع برای مردم...).

منابع

قرآن کریم.

- اژه‌ای، تقی و نفیسه آقاخانی، ۱۳۹۶، «تحلیل بازتاب آیه تجلی در متون عرفانی تا پایان قرن هفتم»، پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، سال یازدهم، ش ۴ (پیاپی ۳۵)، صص ۸۹-۱۱۲.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین، ۱۳۸۲، کلیات سعدی (بوستان، گلستان، قصائد، غزلیات، قطعات، رسائل و هنرلیات)، به اهتمام محمدعلی فروغی، تهران، نشر زوار.
- طارمی، حسن، ۱۳۷۵، دانشنامه جهان اسلام، مدخل «براق»، ج ۲، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
- عنافه، عبدالرحیم و الهه کلاهدوز، ۱۳۸۹، «بررسی غربت انسان در اشعار مولانا»، پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، دوره ۴، ش ۳، صص ۱۶۱-۱۸۸.
- علامه مجلسی، محمد باقر، ۱۳۶۲، بحارالانوار، ج ۳۷ و ۴۲، تحقیق و تعلیق سیدجواد علوی، تهران، انتشارات اسلامیه.
- قبادی، حسینعلی و مصطفی گرجی، ۱۳۹۵، جان جهان: تحلیل چشم‌انداز پیام‌های جهانی ادبیات فارسی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.

- کلینی الرازی، ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، ۱۳۸۲، *اصول کافی*، ج ۱، تحقیق محمدباقر بهبودی و علی‌اکبر غفاری، تهران، مکتب اسلامی.
- معلوف، لوئیس، ۱۳۸۶، *المنجد: فی اللغة والاعلام*، تهران، بلاغت.
- مؤذنی، علی محمد، ۱۳۸۴، «زبان فارسی، زبان همدلی»، *قند پارسی*، ش ۳۱.
- نوری، میرزا حسین، ۱۳۶۶، *مستدرک الوسائل*، ج ۳، ترجمه و تحقیق سید جعفر نبوی، قم، نشر موسسه آل بیت.
- یحیی‌پور، مرضیه و زینب صادقی سهل‌آباد و جان‌اله کریمی‌مطهر، ۱۳۹۱، *نیکالای گومیلیوف و مشرق زمین*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یحیی‌پور، مرضیه و جان‌اله کریمی‌مطهر، ۱۳۹۶، *سعدی و شاعران روس*، تهران، دانشگاه تهران.
- Аксенов, И. 1920, *Художественное слово*, М.: Искусство.
- Исаев, Г.Г., 2017, *Исламский восток в творчестве русских писателей серебряного века*, М.: Кнорус.
- Брагинский, И., 1976, *12 миниатюр, от Рудаки до Джамии*, М.: Художественная литература.
- Брюсов, В., 1922, «Вчера, сегодня и завтра русской поэзии», *печать и революция*, 7, 49- 69.
- Короглы, Х.Г., 1991, *Классическая восточная поэзия*, М.: Высшая школа.
- Кусиков, А., и К. Бальмонт и А. Случановский, 1921, *Жемчужный коврик*, М.: Чихи-пихи.
- Кюхельбекер, В.К., 1979, *Путешествие; Дневник; Статьи*. Л.: Наука.
- Саади, М., 2011., *Гулистан*, перевод Алиева Р. и Старостина А., М.: Вече.
- Хлебников, В., 1986, *Творения* / Общ. ред. и вступ. ст. М.Я. Полякова; сост., подгот. текста и коммент. В.П. Григорьева и А.Е. Парниса. М.: Советский писатель.

